

بیشتر مردم شبکه‌های اجتماعی را برای متحد شدن یا بازگشایی افق‌های بازتر مورد استفاده قرار نمی‌دهند بلکه آنها را استفاده می‌کنند تا از تقابل در امان بمانند و خودشان را در منطقه‌ای یکسان‌سازی شده و امن قرار دهند.

نابرابری در حال متاستاز است؛



زیگمون باومن [Bauman Zygmunt (۱)] که به تازگی نودمین زادروزش را جشن گرفته با دو پرواز از خانه‌اش در لیدز [Leeds]، واقع در شمال بریتانیا خودش را به نشستی در بورگس [Burgos] در شمال اسپانیا رسانده است. او از همان آغاز مصاحبه تصدیق می‌کند که خسته است اما در عین حال تلاش می‌کند پاسخ‌هایش را چنان مدیریت کند که ایده‌هایش را آرام و روشن بیان کند. او از ارائه پاسخ‌های ساده به پرسش‌های پیچیده متنفر است و از این روی هر پاسخ وقت می‌گذارد. از هنگام طرح نظریه مدرنیته سیال [modernity liquid] در اواخر دهه ۱۹۹۰، او به مثابه چهره‌ای پیشرو در جامعه‌شناسی شناخته شد. این تئوری تلاش می‌کند وضعیت زمانه ما را توصیف کند و بر این نکته صحنه می‌گذارد که «تمامی توافقات در عصر حاضر تا اطلاع ثانوی موقت، زودگذر و اعتباری‌اند.» پژوهش‌های باومن بر روی نابرابری و همچنین انتقادهای او نسبت به آنچه قصور سیاست نسبت به انتظارات مردم می‌داند و البته دیدگاه بسیار بدبینانه‌اش نسبت به آینده جامعه، توسط «جنبش خشم ۱۵ می» در اسپانیا برداشت و مورد استفاده قرار گرفت. گرچه او بارها به ضعف‌های این جنبش اشاره کرده است. باومن در سال ۱۹۲۵ در لهستان به دنیا آمد. والدین او پس از حمله آلمان به اسپانیا در سال ۱۹۳۹ به شوروی گریختند. در سال ۱۹۶۸، همزمان با جنگ‌های شش روزه همراه با هزاران یهودی دیگر از شغل معلمی محروم و سپس از حزب کمونیست اخراج شد. او به بریتانیا مهاجرت کرد و در دانشگاه لیدز صاحب کرسی جامعه‌شناسی شد که سرانجام از همان سمت بازنشسته شده است. پژوهش‌های او جوایز متعددی برایش به ارمغان آورده است که از آن میان می‌توان جایزه شاهزاده آستاریوس در سال ۲۰۱۰ را نام برد.

باومن بدبینی‌اش را نسبت به جهان در کتاب‌هایی مانند «آیا ثروت عده‌ای معدود به همه ما سود می‌رساند؟» (منتشر شده در ۲۰۱۴) طرح کرده است. در این کتاب او این بحث را مطرح می‌کند که جهان در حال پرداخت هزینه‌های هنگفت برای انقلاب نئولیبرالی است که در دهه ۱۹۸۰ آغاز شده و جلوی حرکت سرمایه به سطوح پایین و بقیه جامعه را گرفته است. در «نابینایی اخلاقی» که سال ۲۰۱۵ منتشر شد او و نویسنده همکارش لئونیدس دونسکیس [Donskis Leonidas] نسبت به کاهش سطح اجتماعی بودن آدم‌ها در جهانی که شدیداً به سمت فردیت می‌رود هشدار می‌دهند. در ادامه گفتگو با باومن را می‌خوانید:

شما بر این باورید که نابرابری در حال متاستاز (گسترش سرطانی) است. آیا دموکراسی مورد تهدید است؟
امروزه آنچه را که به عنوان بحران بر دموکراسی می‌گذرد می‌توانیم «فروپاشی اعتماد» نام بگذاریم. منظور این است که ما امروزه رهبران سیاسیمان را فاسد یا احمق نمی‌دانیم بلکه بی‌عرضه و بی‌منطق می‌دانیمشان. کنش برای آنکه به انجام کاری منتج شود، به قدرت نیاز دارد و البته ما به سیاست نیز نیاز داریم که به معنی توانایی تصمیم‌گیری این است که به چه چیزهایی نیاز داریم. با این حال امتزاج قدرت و سیاست در دستان دولت‌ها پایان یافته است. قدرت، جهانی شده است اما سیاست به اندازه قبل محلی مانده است. سیاست‌دستانش را بریده است. مردم دیگر به سیستم دموکراتیک باور ندارند چرا که این سیستم به وعده‌هایش عمل نمی‌کند. ما این وضع را به عینه مثلاً در بحران مهاجرت مشاهده می‌کنیم، چنین پدیده‌هایی موضوعاتی جهانی‌اند اما ما همچنان با تنگ نظری عمل می‌کنیم. نهادهای دموکراتیک ما به گونه‌ای طراحی نشده‌اند که با اتکا به طرف‌های مقابل سر و کار داشته باشند. بحران امروزی دموکراسی بحران نهادهای دموکراتیک است.

در حال حاضر پاندولی که بین آزادی و امنیت در رفت و آمد است به کدام سمت سوق دارد؟

این دو ارزش به سختی با هم آشتی می‌کنند. اگر شما تمایل داشته باشید امنیت بیشتر داشته باشید، در واقع مجبورید از قسمت بزرگی از آزادی‌تان بگذرید. اگر آزادی بیشتری بخواهید آن وقت مجبورید از امنیت بگذرید. این دوراهی تا ابد ادامه دارد. چهل سال پیش ما باور داشتیم که آزادی پیروز شده است و در نتیجه یک دوره عیاشی مصرف‌گرایی را آغاز خواهیم کرد. همه چیز با وام گرفتن و قرض ممکن به نظر می‌رسید، ماشین و خانه و... و تو در واقع می‌خریدی و بعدتر می‌پرداختی. اما زنگ بیداری ۲۰۰۸ به شدت تلخ بود، سرچشمه وام‌ها خشکید. فاجعه، فروپاشی اجتماعی‌ای بود که در پی‌اش ضربه سختی به طبقه متوسط وارد آمد و سبب شد آنها که در این طبقه مانده بودند، به ورطه مخاطره‌آمیزی بیافتند. آنها نمی‌دانند که قرار است شرکتی که درش کار می‌کنند با یک کمپانی دیگر ادغام شود یا قرار است مورد تعدیل نیرو قرار بگیرند یا نه، آنها نمی‌دانند که آنچه خریده‌اند واقعا به آنها تعلق دارد یا نه... دیگر کشمکش بین طبقات وجود ندارد اما بین هر فرد و جامعه تقابل برقرار است. این وضعیت تنها فقدان امنیت نیست، فقدان آزادی هم است. شما گفته‌اید که پیشرفت، اسطوره است چرا که مردم دیگر به اینکه آینده از گذشته بهتر است باور ندارند.

ما در یک دوره فترت قرار داریم، فترتی بین آن زمانی که یقین داشتیم و زمانی که به این نتیجه رسیدیم که راهکارهای قدیمی دیگر به درد نمی‌خورند. در واقع ما نمی‌دانیم چه جای آن راهکارها را خواهد گرفت. ما داریم تلاش می‌کنیم راه‌های نو پیدا کنیم. اسپانیا سعی کرد همین چیزها را از طریق جنبش «۱۵ می» بپرسد، مردم در این جنبش فضاهای عمومی را تسخیر کردند، بحث کردند و سعی کردند راهکارهای پارلمانی را جایگزین کنند و از طریق آن به شکل مستقیم و بی‌واسطه‌ای از دموکراسی برسند. اما این شرایط دیر نپایید. سیاست‌های ریاضت [اقتصادی] ادامه خواهد یافت و هیچ کس نمی‌تواند متوقفشان کند. با این حال این سیاست‌ها نسبتا فعال خواهند ماند و راه‌هایی برای انجام کارها خواهند یافت.

شما این بحث را پیش کشیده‌اید که جنبش‌های مشابه ۱۵ می و اشغال وال استریت می‌دانند «چطور راه را پاک کنند اما نمی‌دانند چطور چیزی قابل اعتماد خلق کنند.» مردم اختلافاتشان را کنار می‌گذارند و برای مدتی در میادین برای دستیابی به هدفی معین جمع می‌شوند. اگر این هدف شکلی منفی داشته باشد، مثلا از کسی عصبانی باشند، اقبالشان برای موفقیت بالاتر است. در این وضع، همبستگی می‌تواند انفجار ایجاد کند، انفجاری که بسیار قدرتمند اما کوتاه مدت است. شما همچنین بر این باورید که با توجه به ماهیت این جریان، راهی برای راهبری ائتلاف رنگین کمان نمانده است. دقیقا به این دلیل که چنین جنبش‌هایی با فقدان رهبر مواجه‌اند، دوام نمی‌آورند و همچنین دقیقا به دلیل فقدان رهبر نمی‌توانند اهدافشان را به کنش بدل کنند.

اما در اسپانیا جنبش ۱۵ می سبب شد تا فشارهای سیاسی به وجود بیایند. تغییر یک حزب به حزبی دیگر مسئله را حل نمی‌کند. مسئله این نیست که احزاب اشتباهی‌اند، مسئله این است که آنها موضوعات را کنترل نمی‌کنند. مشکلات اسپانیا قسمتی از مشکلات جهانی است. این فرض اشتباه است که فکر کنیم تنها در داخل می‌توانیم مشکلات را حل کنیم.

نظرتان در مورد استقلال طلبی کاتالان‌ها چیست؟

تصورم بر این است که ما همچنان از قواعد و رسای پیروی می‌کنیم، بر اساس این قواعد ایده حق خودمختاری هر ملت به رسمیت شمرده می‌شود. اما در جهان امروز چنین ایده‌ای تخیلی به نظر می‌رسد چرا که سرزمین همگنی باقی نمانده است. امروز هر جامعه از دیاسپوراهای گوناگون تشکیل شده است. مردم به جوامع می‌پیوندند، به آنها وفادارند و به آنها مالیات می‌پردازند و همزمان نمی‌خواهند هویتشان را از دست بدهند. وضعیت در کاتالونیا، چنانچه در اسکاتلند یا لومباردی، وضعیت تقابل بین هویت قبیله‌ای و شهروندی است. آنها اروپایی‌اند اما نمی‌خواهند از طریق مادری با بروکسل ارتباط برقرار کنند. چنین منطقی در همه کشورها در حال ظهور است. ما همچنان پیرو همان قواعدی هستیم که در اواخر جنگ اول جهانی پیریزی شد گرچه تغییرات بسیاری در جهان روی داده است.

شما به راهی که مردم برای اعتراض در شبکه‌های اجتماعی یافت‌اند بدین هستید و به آن لقب «کنشگری پشت میز نشین» داده‌اید و می‌گویید که اینترنت ما را لال و به سرگرمی سطح پایینی مشغولمان کرده. آیا بر این باورید که شبکه‌های اجتماعی افیون جدید ملت‌هاست؟

مسئله هویت از پدیده‌ای که با آن به دنیا می‌آمده‌اید به شکلی از وظیفه تغییر شکل داده به این صورت که حالا شما مجبورید اجتماع خودتان را بسازید. اما اجتماعات خلق نمی‌شوند بلکه به این شکل هستند که شما یا یکی دارید یا ندارید. آنچه شبکه‌های اجتماعی می‌سازند نوعی «بدل» است. تفاوت یک اجتماع و شبکه اجتماعی در این است که شما به یک اجتماع تعلق دارید اما شبکه اجتماعی به شما تعلق دارد. حس می‌کنید دارید چیزی را کنترل می‌کنید. می‌توانید دوستانی را که مورد علاقه‌اتان هستند اضافه کنید یا اگر بخواهید حذفشان کنید. اما شما هم در کنترل آدم‌های مهمی هستید که به آنها مرتبطید. در نتیجه (با عضویت در این شبکه‌ها) آدم‌ها حس بهتری دارند چرا که تنهایی و تنها رها شدن در دوران فردیت‌گرایی بزرگترین هراس است. اما باید در نظر داشت که سادگی اضافه و حذف کردن آدم‌ها در دنیای مجازی سبب می‌شود آدم‌ها مهارت‌های واقعی اجتماعی را از یاد ببرند، اینها مهارت‌هایی است که به آنها نیاز دارید وقتی به خیابان می‌روید یا در محل کار، کار می‌کنید یا وقتی در جایی هستید که آدم‌ها به واکنش‌های احساسی نیاز دارند. پاپ فرانسیس که مرد بزرگی است، نخستین مصاحبه‌اش را پس از انتخاب شدن با اوزنیو اسکالفاری [Scalfari Eugenio] خبرنگار ایتالیایی انجام داد که خود پیش از این اظهار بی‌خدایی کرده است. این مصاحبه نشانه بود، نشانه‌ای از اینکه دیالوگ واقعی نباید لزوما بین آدم‌هایی که به یک چیز واحد اعتقاد دارند، روی دهد. شبکه‌های اجتماعی به ما دیالوگ را آموزش نمی‌دهد چرا که در آنها دوری از تقابل ساده است... بیشتر مردم شبکه‌های اجتماعی را برای متحد شدن یا بازگشایی افق‌های بازر مورد استفاده قرار نمی‌دهند بلکه آنها را استفاده می‌کنند تا از تقابل امان بمانند و خودشان را در منطقه‌ای یکسان‌سازی شده و امن قرار دهند، منطقه‌ای که به نظر می‌رسد در آن تنها صداهایی را می‌شنوند که پژواک صدای خودشان است و تنها چیزهایی را می‌بینند که انعکاس تصویر خودشان است. شبکه‌های اجتماعی بسیار مفیدند، آنها موجب تلذذ می‌شوند اما دام هستند.

[۱] باومن، سمبل اعتراض‌های مدنی اسپانیا در ژانویه ۲۰۱۷ در ۹۱ سالگی درگذشت

* منع/ میدان

برچسب‌ها: [اعتراض](#) [1]

[شبکه‌های اجتماعی](#) [2]